

ماهیت مرگ و اهداف مرگ ستایی از دیدگاه مولانا

منوچهر کمری^۱

ملک محمد فرخزاد^۲

چکیده

"ماهیت"، اصطلاحی است که به ذات و چیستی اشیاء و پدیده‌های جهان هستی اطلاق می‌شود و بر این اساس منظور از "ماهیت مرگ"، چیستی و حقیقت آن است. مرگ در کاربرد عامه به معنای نیست شدن هستی این جهان و پایان زندگی است. اما صاحبان قلم و اندیشه در حوزه‌های مختلف فکری، بویژه در قلمرو عرفان و تصوف، بر اساس نوع نگرششان از جهان پس از مرگ، از زاویه‌ی دید خاص خود به تبیین "ماهیت و مفهوم مرگ" پرداخته‌اند. مولانا نیز که در گستره‌ی شعر و عرفان، مقامی چشمگیر دارد، "مرگ ستایی و رابطه‌ی مفهومی ماهیت مرگ و زندگی" در هندسه‌ی فکری او با سیمای دیگر گونه و بصورت ویژه در کانون توجه اش قرار گرفته است. او، اولین و آخرین کسی نیست که در تشریح "ماهیت مرگ و ستایش آن" کوشیده باشد، اما "مرگ ستایی اشتیاق محور و غرابت زدایی از ماهیت و سیمای آن"، در ضمن تأکید بر جاذبه‌های معنادار پنهان در "فلسفه‌ی زندگی" در قالب تصویر آفرینی‌های هنرمندانه، در آثار او بسامدی بالا و کم نظیر دارد. در این جستار کوشیده‌ایم از طریق دقت و پژوهش در دیدگاه او و بر اساس آثار ارزشمندش، بخصوص کتاب گرانسنگ مثنوی شریف، "ماهیت مرگ، اهداف و انگیزه‌های مرگ ستایی و قصه‌ی اشتیاق او" در برخورد با این حادثه‌ی رمزآلود را، ضمن برشمردن سرچشمه‌های فکری اش در این زمینه، مورد تحلیل و پژوهش قرار دهیم.

واژگان کلیدی

زندگی، مثنوی معنوی، ماهیت، مرگ، مولوی.

۱. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشکده علوم انسانی، واحد ساوه، دانشگاه آزاد اسلامی، ساوه، ایران.

Email: m.k1355035@yahoo.com

۲. گروه زبان و ادبیات فارسی دانشکده علوم انسانی، واحد ساوه، دانشگاه آزاد اسلامی، ساوه، ایران. (مسئول مکاتبات)

Email: mmfzad@yahoo.com

پذیرش نهایی: ۱۳۹۸/۵/۲۵

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۳/۶

طرح مسأله

در اندیشه‌ی عرفانی، عرفا برخلاف بینش عامه، مرگ را دروازه‌ی ورود به "زندگی جاوید" و پل ارتباطی این جهان با دنیای باقی قلمداد کرده و برای آن انواع و مراتبی (Types and degrees) قائل هستند. آن‌ها در راستای اصلاح بینش عامیانه با اشتیاق و "مثبت اندیشی" (Thinking positive) از این رخداد بحث برانگیز استقبال نموده و مرگ آگاهی را یکی از وجوه تمایز انسان در جایگاه اشرف مخلوقات با سایر موجودات به حساب آورده‌اند. "عموماً تلاش‌های شاعران و نویسندگان ایران بعد از اسلام از غلبه بر مرگ یا کاهش دغدغه‌ی ناشی از آن را می‌توان در سه شیوه یا در سه اندیشه منحصر و محدود کرد: نخست کسانی که آن را ستوده‌اند و به گرمی از آن استقبال کردند. مولانا بزرگترین نماینده‌ی این گروه به شمار می‌آید. دوم دسته‌ای که با نفرت و کراهت به مرگ نگریسته‌ند و برای غلبه بر آن، به خوشباشی و اغتنام فرصت (Take the opportunity) روی آورده، کوشیده‌اند تا با این کار، از هول و هراس ناشی از مرگ بکاهند، خیام را باید پیشرو و نماینده‌ی کامل این دسته به حساب آورد. سوم گروهی که واقع‌گرایانه به آن نگریسته‌اند، مرگ و زندگی را چونان دو روی یک سکه دیده و کوشیده‌اند، ضمن بهره بردن از نعمات این جهان و خدمت به جامعه‌ی انسانی، توشه و زاد راه زندگی آن جهان را در دوره‌ی زندگی خویش فراهم آورند. سعدی بزرگترین نماینده‌ی این دسته به حساب می‌آید (فلاح، ۱۳۸۷: ۲۲۳). در میان عرفا و گروه مرگ ستایان، مولانا در آثار خود برداشت و تفسیری بسیار قابل توجه و تأمل از "ماهیت مرگ" (The nature of death) و تشریح حقیقت آن و انواع و مراتب این حادثه ارائه داده است. نگاه و برخورد او با این پدیده، بسیار شگفت و دیگرگونه است. او برخلاف عموم انسان‌ها به کارکرد این اتفاق در طول زندگی بسیار مشتاق است، اما این "اشتیاق" او به هیچ وجه به معنای نفی زیبایی‌های زندگی و در "تعارض" (conflict) با "فلسفه‌ی معناداری زیستن" نیست. در نگاه او مرگ نه تنها پایانی برای زندگی نیست، بلکه آغازی دوباره و تولد دیگرگونه است. اگرچه در پهنه‌ی ادب فارسی و در میان متون عرفانی اظهارنظرهایی از جنس برداشت و دیدگاه مولانا، نسبت به این پدیده فراوان بوده و "ماهیت مرگ" در

دیدگاه آنها «ولادت کبری است که نفس بارهایی از بند تن زندگی ابدی می یابد» (سهروردی، ۱۳۵۶: ۵۹). اما "ماهیت مرگ و مرگ ستایی مشتاقانه ی مولانا" با بسامد پررنگ در قالب نگاه موشکافانه و تمثیل های هنرمندانه و تصویرآفرینی های بکر، دارای مختصات خاص فکری و ادبی منحصر به فردی است. او با توانایی های کم نظیری که در حوزه پرورش ذهنی مفاهیم و پردازش زبانی آن دارد از سیمای پر رمز و راز این بزرگترین دغدغه ی بشری چنان "غرابت زدایی" (indulgence) کرده که به مدد معرفت شهودی و دقت نظرش، چنین می نمایاند که آشنایی و شناختش از مرگ اگر بیش از زندگی نباشد، کمتر از آن نیست. در دیدگاه او این پدیده، فانی کننده ی زندگی و متضاد آن نیست بلکه باعث "تکامل زندگی" (Evolution of life) و دروازه ی ورود به زندگانی جاوید است.

ظاهرش مرگ و به باطن زندگی ظاهرش ابتر، نهان پایندگی

(مثنوی، ۳۹۲۸/۱)

پرسش های تحقیق

این مقاله در پی آنست تا با تشریح "ماهیت و چیستی مرگ" و نشان دادن سیمای حقیقی آن در دیدگاه مولانا، ضمن ریشه یابی اهداف و دلایل مرگ ستایی پررنگ در آثار او به پرسش های ذیل پاسخ دهند: ۱- ماهیت و چیستی مرگ از منظر مولانا و ارتباط مفهومی آن با فلسفه ی زندگی چیست؟ ۲- عمده ی سرچشمه های مولانا در تبیین و تفسیر این ماهیت کدامند؟ ۳- انگیزه و دلایل مولانا از اشتیاق وافر او نسبت به مرگ چیست و حکمت مرگ در جهان بینی او مبتنی بر چه مواردی است؟ ۴- آیا مرگ ستایی مشتاقانه او تعارضی با فلسفه ی زیستن نداشته و تمایز مرگ ستایی در آثار و اندیشه های او با تفکر پوچ نگری (Thinking absurdity) زندگی در چیست؟

ضرورت تحقیق

مرگ یکی از مهمترین دغدغه های بشری در طول تاریخ می باشد و کاربرد آن در زبان و بینش عامه، معمایی است که برای بشر تا زنده است، تجربه ناپذیر بوده و آنگاه انسان تجربه ی آنرا پشت سر می گذارد که دیگر زنده نیست. به همین خاطر در "فرهنگ عامیانه" (folklore) معنای لغوی آن را معادل نیستی به حساب آورده اند که نقطه ی مقابل

و متضاد "مفهومی" هستی این جهانی است. در موازات این برداشت و بینش، اهالی قلم و اندیشه در حوزه های مختلف، با درک و دریافت های گوناگون به تعریف و تبیین ماهیت آن پرداخته اند. در این میان اطلاق و کاربرد "مفهومی مرگ" (The concept disuse of Death) در گستره ی عرفان نسبت به سایر حوزه های فکری، دیگرگونه و متفاوت است، چنانکه در خلال متون، از دیرباز تاکنون مشهود است، همواره بشر در جهان اساطیری و ادوار تاریخی در برخورد با پدیده ی مرگ یا در پی خلاص شدن از چنگ آن به کمک راه حل های جادویی و فرازمینی برآمده یا در پی کنترل ترس خود و چیرگی بر هراس ناشی از آن بوده است. عرفان نیز که یکی از مهمترین جهان بینی های بشری است جهت ایجاد شناخت و هراس افکنی از "ماهیت مرگ" و چگونگی حقیقت آن، "تلقی خاصی" (special consideration) ارائه داده است. در این پژوهش برآنیم تا به تبیین و تشریح "ماهیت مرگ از دیدگاه مولانا و دلایل وانگیزه های مرگ ستایی او" - در جایگاه خالق بزرگترین منظومه ی عرفانی فارسی - بپردازیم، که هم در شناخت آثار و اندیشه ها، درک و دریافت بینش فکری و جهان بینی او اثر گذار خواهد بود و هم دستاوردی از جهت شناخت پدیده ی "مرگ" - به عنوان مهمترین رخداد جهان هستی - خواهد داشت.

پیشینه ی پژوهش

تاکنون پژوهش های ارزشمندی در قالب کتاب، مقاله و پایان نامه در بررسی "مفهوم مرگ" در گستره ی ادبیات فارسی خصوصاً آثار و اندیشه های مولانا صورت گرفته که اهم آنها عبارتند از: معتمدی (۱۳۷۵) «تلقی عرفا از مرگ»، قاسمی نیا و رنجیر قدیم (۱۳۹۶) «روان شناسی مرگ»، نجاتی حسینی (۱۳۹۴) «مرگ خود و مردن دیگری»، ایمانی و اسماعیلی (۱۳۹۴) «آثار مرگ اندیشی در قرآن و نهج البلاغه»، کاکایی و جبار ناصرو (۱۳۹۳) «مرگ اندیش از دیدگاه خیام و عطار»، بصورت تطبیقی، توحیدی فر و اسدی (۱۳۹۷) «مفهوم مرگ»، در اشعار «جان دان» شاعر مکتب باروک انگلیس با آثار مولانا، خرسندی و همکاران (۱۳۹۲) «تأملات مرگ اندیشانه در متون مثنوی صوفیه تا قرن پنجم هجری»، زندی (۱۳۹۴) پایان نامه ای، در موضوع «رابطه ی مرگ اندیشی و

سلامت روانی از منظر آیات و روایات» با اتکاء به رویکرد وجودگرایانه، فلاح (۱۳۸۷) مقاله ای با عنوان «سه نگاه به مرگ در ادبیات فارسی»، رازانی و نیرومند (۱۳۹۱) مقاله ای با عنوان «جلوه های مرگ در شعر مولانا و ویتمن» بصروت تطبیقی، محمدپور و همکاران (۱۳۹۴) مقاله ای با عنوان «تولد آسمانی به روایت مثنوی معنوی»، لاریجانی و همکاران (۱۳۹۴) مقاله ای با عنوان «مفهوم شناسی مرگ»، اکبرزاده و همکاران (۱۳۹۴) «مرگ و رابطه ی آنرا با زندگی از دیدگاه مولانا و هایدگر» فیلسوف "مکتب اگزستانسیالیست" به شیوه تطبیقی، معتمدی و همکاران، مقاله ای دیگر با عنوان «نگاه عرفا به مرگ»، حسینی و قراملکی (۱۳۹۰) مقاله ی «انواع تجربه ی گونه های مرگ در زندگانی»، خدایاری (۱۳۹۵) مقاله ی «مرگ ارادی از دیدگاه سنایی، عطار و مولانا» به شیوه تطبیقی، بدرحصاری (۱۳۹۰) پایان نامه ای در موضوع «مرگ آگاهی در مثنوی و غزلیات شمس» و... به همین منوال پژوهش های دیگری نیز در موضوع مورد بحث صورت گرفته که اشاره به همه آنها در حوصله این بحث نمی گنجد.

روش تحقیق

این تحقیق، از لحاظ محتوا و "شیوه انجام پژوهش" (How to do resent) با پژوهش های مذکور تا حدودی متفاوت است. ضمن اینکه تمام آثار ذکر شده برای این پژوهش راهگشا و مؤثر بوده اند. اما مقاله ی حاضر بصورت "مسئله محورانه" (problem-oriented) در صدد بررسی "چیستی مرگ و حقیقت آن و رابطه ی فلسفه ی مرگ با حکمت زندگی در دیدگاه مولانا" و همچنین ریشه یابی دلایل، اهداف و "انگیزه های" (Motivations) او از مرگ ستایی های مکرر و مشتاقانه در آثار و اندیشه هایش، بویژه در "مثنوی معنوی" است. بر همین اساس پژوهش حاضر ضمن بهره گیری از پژوهش های صورت گرفته، به شیوه ی مبسوط تر و طرح مباحثی تازه و با رهیافتی "توصیفی-تحلیلی" (Descriptive-analytical)، "حکمت زندگی و ماهیت مرگ و اهداف مولانا از مرگ ستایی" را مورد بررسی و پژوهش قرار داده است.

حدود پژوهش

محدوده‌ی این پژوهش، آثار مولانا، بویژه مثنوی معنوی، دیوان شمس و پژوهش‌های صورت گرفته در این خصوص طبق مشخصات ذکر شده در بخش کتابنامه می باشد.

بحث و بررسی

مفهوم زندگی از نگاه مولوی و ارتباط آن با ماهیت مرگ

"ماهیت" (Nature) اصطلاحی فلسفی است، در زبان "فلسفه" این واژه به معنی چستی اشیاء بوده و در واقع تبیین سیمای حقیقی یا حقیقت ذاتی مفاهیم و اشیاء است. در دانش «منطق و فلسفه» بین «مفهوم» و «ماهیت» تفاوت قائل هستند و می گویند: «مفاهیم را نمی توان با حد تعریف کرد، اما ماهیت را می توان، مفهوم بطور کلی شامل مفاهیم حقیقی و اعتباری می شود و منظور از ماهیت مفهوم حقیقی است که معقول اول هم نامیده می شود» (شیروانی، ۱۳۹۱: ۱۶۰). بر همین اساس موضوع مورد بحث در این مقاله بررسی "ماهیت مرگ و دلایل مرگ ستایی" مولاناست، لذا برای کاوش بهتر در این مبحث لازم می دانیم در شروع بحث، «نگاه مولوی را به زندگی و ارتباط آن را با چستی مرگ» مورد بررسی و تحلیل قرار دهیم. با بررسی آثار و اندیشه های وی، متوجه می شویم که در دیدگاه او، مرگ متضاد زندگی نیست، بلکه بخشی از زندگی یا به تعبیری «پلی ارتباطی» است که ما را به «زندگانی جاوید» ارتباط می دهد. اگر بخواهیم تلقی مولانا از «زندگی» و «مرگ» را با مثالی واضح تر نشان دهیم، می توانیم به کمک صورتی خیالی «قالب قصیده» در شعر فارسی را در نظر بگیریم که متناسب با دیدگاه او، «زندگی این جهانی» به مثال «تشبیب و مقدمه ی» این قالب است و «مرگ» شبیه «بیت تخلص» آن که باعث رهایی از «مقدمه» به «متن» می شود و «جهان پس از مرگ» به مثابه ی «تنه ی اصلی» قصیده ی هستی است.

وی حیات و زندگانی این جهانی را نتیجه «همبستگی و پیوند اضداد» (opposites) می بیند و بر اساس باور عقلی، همگرایی «اضداد» ناپایدار است و این «پیوند اضداد» شمه ای از لطف حق برای آدمی است که در این فرصت کوتاه «زادراه» و «توشه ی موردنیاز» در «جهان باقی» را فراهم نماید.

زندگانی آشتی ضدهاست مرگ آن کاندر میانشان جنگ خواست
لطف حق این شیر را و گور را الف داده است این دو ضد دور
چون جهان رنجور و زندانی بود چه عجب رنجور اگر فانی بود ...

(همان، ۱۲۹۳/۱ به بعد)

البته او در تعریف زندگی "حدود" (about) و معیار دارد. "معیار و محک" "زنده بودن در نزد او «نفس کشیدن» و علائم حیاتی مرسوم نیست، بلکه زنده بودن به «عشق» است. بر اساس پیش او که "منطبق" (Matches) با شالوده‌ی عرفان است، کسی که به «عشق» زنده نیست «باید نمرده بر او نماز میت خواند»^۱.

در عشق زنده باید، کز مرده هیچ ناید دانی که کیست زنده آنکو زعشق زاید
(مولوی، ۱۳۸۸: ۱۶۹)

او زندگی مطلوب را علاوه بر زنده بودن به مدد «عشق» در «مهار نفس» و «جهش پیش از مرگ» می‌داند.

ای حیات عاشقان در مردگی دل نیابی جز که در دل بردگی
(مثنوی، ۱۷۵/۱)

همچنین در دیدگاه او «زندگی» پیوسته در حال "نو شدن مدام" است. این «خلق مدام» و تازه شدن هر لحظه‌ی زندگی از اصول بنیادین اندیشه‌ی اوست که آبخور آن تفکری قرآنی است و در آیات مختلفی از جمله «آیه‌ی ۲۹ سوره‌ی «رحمن» به آن اشاره شده است. چنین به نظر می‌رسد که دلیل تمرکز مولانا بر این اندیشه آنست که بگوید «اصالت زندگی» هیچگاه «کهنه» نمی‌شود و «مرگ» نیز به منزله‌ی اتمام «تاریخ مصرف» (Expiration date) آن نیست، بلکه آغازی «همیشگی» است بر «پایانی موقت».

هر نفس نومی شود دنیا و ما بی خبر از نو شدن اندر بقا
عمر همچون جوی نو نومی رسد مستمری می‌نماید در جسد
(همان: ۱۱۴۵ به بعد)

در پیش مولانا «کیفیت زندگی» و «اعتبار» (credit) آن وابسته به آن است که در

مسیر مورد تأکید خداوند و بر اساس «نقشه ی راه» (way plan) پیامبران و اولیاء طی شود و اگر کردارهای دنیوی مان «خدایی» نباشد، قبل از فرا رسیدن موعد «مرگ» پیش ترها مرده ایم و به «مرگ حاضر» دچار شده ایم.

عمر بی تو همه جان کندن است مرگ حاضر غایب از حق بودن است
عمر و مرگ این هر دو با حق خوش بود بی خدا، آب حیات، آتش بود
(همان، ۱۷۷۰/۵ به بعد)

وی در خصوص همنشینی و معاشرت نیز معتقد است، ارتباط و همنشینی با کسانی که در گرایشات نفسانی و وابستگی های دنیوی، «آزاد از رنگ تعلق ۲» نیستند به شدت مضر بوده و باعث مرگ دل می شود و لذا بر این اساس، آدمی را به جهت حفظ «زندگی اش» در همنشینی و مجالست های «آسیب زا» هشدار می دهد.

وای آن زنده که با مرده نشست مرده گشت و زندگی از وی بجست
(همان، ۱۵۳۶/۱)

«نیکلسون» مبانی فکری این اندیشه را برداشت از حدیثی از پیامبر (ص) می داند: «ایاکم و مجالسه الموتی: از همنشینی با مردگان برحذر باشید. در پاسخ پرسشگری که منظور وی را از «مردگان» جویا شده بود، فرمودند: «ثروتمندان و اهل دنیا». (نیکلسون، ۱۳۸۴: ۲۴۵). مولانا غایت «زندگی» و هدف از «آفرینش» را «پرستش» و «عبادت» پروردگار و «عشق» به او می داند و امر خداوند به عبادت را نتیجه «جود» و «بخشش الهی» برای تأمین معاش زندگی جاودانه می داند.

من نکردم امر ۳ تا سودی کنم بلکه تا بر بندگان جودی کنم
(همان، ۴۴۶ / ۲)

ما خلقت الجن و الانس این بخوان جز عبادت نیست مقصود جهان
(همان، ۲۹۸۸/۳)

او "تلاش، خوش بینی، مثبت اندیشی، عشق و هدفمندی" را از ارکان اصلی زندگی می داند و پیوسته ما را به این سمت و سو رهنمون است.

تو از آن روز که در هست آمدی آتشی یا باد یا خاکی بدی
گر بران حالت تو را بودی بقا کی رسیدی مر تو را این ارتقا
تازه می گیرد کهن را می سپار که هر امسالت فزون است از سه پار
(همان، ۳ / ۳۹۰۱ به بعد)

به قول هوشنگ ابتهاج، غزلسرای بنام معاصر که در «نگاه به زندگی و پدیده ی مرگ» بسیار متأثر از بینش و تلقی مولانا است:

زندگی زیباست ای زیبا پسند زنده اندیشان به زیبا رسند
آنقدر زیباست این بی بازگشت کز برایش می توان از جان گذشت
مردن عاشق نمی میراندش در چراغی تازه می گیراندش
(ابتهاج، ۱۳۹۷: ۹۶)

وی با تبیین «حکمت های مرگ» از طریق تمثیل پردازی های هنرمندانه در پی نشان دادن «ماهیت و حقیقت ذاتی مرگ» با ادبیات و نگاره ی منحصر به فرد و خاصی است که می توان آن را سبک «مرگ اندیشی مولانایی» نامید. عناصر خیالی تصویرپردازی های او از «مرگ» در چارچوب «تمثیل» (Allegory)، «تشبیه» (simile)، «نماد» (symbol) و «استعاره» (metaphone) است، بررسی حوزه معنایی «ترکیب سازی» ها و «تصویر آفرینی های» او از این پدیده نشان می دهد که وی ضمن بهره مندی از جاذبه های کلامی خود با تمثیل ها و تشبیهات محوس در قالب «ایماژ» های حسی از قبیل: «دروازه ی آخرت»، «بازگشت به اصل» «جاده جاودانگی»، «تولد ی دیگر»، «عروسی ابد»، «کلیدرهای» و ... در صدد هراس افکنی و غرابت زدایی از سیمای «مرگ» نزد مخاطب «عام» و «خاص» خود است. تعبیرات و ترکیب سازی های او در این زمینه از لحاظ جنبه «معنایی» و «زیباشناسی ادبی»، بسیار قابل توجه و تأمل اند که بررسی این حوزه در چهارچوب موضوع مورد بحث نیست و مجال دیگر می طلبد ۴.

عمده ترین مفاهیم «مرگ» و حکمت های نهفته در آن در دیدگاه مولانا عبارتند از:

۱- مرگ به مثابه ی "بازگشت به اصل" (Return to the original):

تصویرپردازی از مرگ به عنوان «بازگشت به اصل» و تبیین مفهوم: «کل شیء یرجع الی

اصله» از حکمت الهی نهفته در بطن این رخداد در بینش مولانا ضمن اینکه ناظر به آیه ی «انا لله و انا الله راجعون» بوده، از موتیف های مشهور ادبیات عرفانی است که پیش از مولانا در اغلب متون صوفیه بخصوص آثار «سنایی» و «عطار» که از مهمترین آبخورهای فکری مولانا هستند، به چشم می آید. از جمله «عطار» انسان را چنان قطره ای می داند که «مرگ» باعث اتصالش به «دریا» می شود.

اگر یک قطره شد در بحر کل غرق چرا ریزی از این غم خاک بر فرق
 مشو چو قطره زین غم بی سروپا که اولیتر بود قطره به دریا
 (عطار، ۱۳۳۹: ۱۴۴)

در بینش مولانا نیز «مرگ» فرصت «جستن روزگار وصل» و «حلقه ی ارتباط "The connecting loop)" با جهان جاودانگی است که بوسیله این اتفاق، «روزهای توأم با سوزهای «بشر» بیگانه می شود و غربتش از حق پایان می یابد.

سینه خواهم شرحه شرحه از فراق تا بگویم شرح درد اشتیاق
 هر کسی کاو دور ماند از اصل خویش بازجوید روزگار وصل خویش
 من به هر جمعیتی نالان شدم جفت بدحالان و خوشحالان شدم
 (مشوی، ۱ / ۳ به بعد)

ما به فلک بوده ایم، یار ملک بوده ایم باز همانجا رویم جمله که آن شهرماست
 (مولوی، ۱۳۸۸: ۱۲۴)

۲- مرگ به مثابه ی خروج طفل از رحم: از دیگر نمونه های تصویر آفرینی مولانا از «مرگ» مشابهت دادن آن به زادن طفل از رحم است که دنیا را به مثال تنگنای «رحم» به تصویر کشیده و آدمی را چون «جنین» و «مرگ» را بسان «تولد» که باعث رها شدن از «تنگنا» و رسیدن به «فراخنا» می شود و وجه شبه آن را «تکامل» دانسته، مفهومی که آن را بارها در آثارش از «حکمت های بی چون و چرای مرگ» می داند.

مرگ می دیدم گه زادن ز تو سخت خونم بود افتادن ز تو
 چون بزادم رستم از زندان تنگ در جهانی خوش هوای خوب رنگ
 من جهان را چون رحم دیدم کنون چون در این آتش دیدم این سکون

اندرین آتش بدیدم عالمی ذره ذره اندرو عیسی دمی
(مثنوی، ۱/۷۹۱ به بعد)

۳- مرگ به مثابه ی معمار: او همچنین معتقد است «مرگ» ابزار «آبادانی» است نه «عامل ویرانی». کارکرد آن در نگاه وی شبیه «معماری» است که در نگاه اول ویران می کند اما به کمک ایمان و تفکر و صبر می توان به حکمت آن پی برد که «ویرانی موقت» در مقدمه ی یک «آبادانی بزرگ و دائمی» است.

کرد ویران تا کند معمورتر قوم انبه بود و خانه مختصر
من چو آدم بودم اول حبس کرب پر شد اکنون نسل جانم شرق و غرب
(همان، ۲/۳۵۳۵ به بعد)

۴- مرگ به مثابه ی محک و معیار: در دیدگاه او یکی از حکمت های مرگ را ابزار و معیار اجرای «عدالت الهی» و «محک» (criterion) تعیین ارزش واقعی انسان می داند.

هر کسی را دعوی حسن و نمک سنگ مرگ آور نمک ها را محک
(همان، ۴/۱۶۷۴)

وی در این برداشت و تلقی از «مرگ» به آیه ی دوم سوره ی «ملک» در قرآن کریم نظر داشته که می فرماید: «خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَوَةَ لِيُبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا: بیافرید مرگ و زندگانی را تا ببازماید شما را که کیست از شما نیکو کارتر» (ملک/۲).

۵- مرگ به مثابه ی آینه: کارکرد دیگر مرگ در دیدگاه او به مثال «آینه» است. وی برای این پدیده «خاصیت آیینگی» قایل است که «نقش هر کسی را عین زندگی او» راست می نمایاند.

هیچ مرده نیست پر حسرت ز مرگ حسرتش آنست کش کم بود برگ
ورنه از چاهی به صحرا افتاد در میان دولت و عیش گشاد
(مولوی، ۱۳۷۳: ۷۲۶)

" او بر آن است که مرگ آینه ای است که ما حقیقت خود را در آن می بینیم. اگر این

حقیقت زشت است است تقصیر مرگ نیست واگر زیباست، زیبایی آن چیزی جز واقعیت وجودی ما نیست. او در بسیاری از قسمت های مثنوی و غزلیات شمس این نکته را یادآور شده که مرگ آینه است و جمال هستی تو را در خویش جلوه گر می کند. اگر زشتی زشت است واگر زیبایی مرگ نیز زیباست. مرگ آینه است و حسنت در آینه درآمد آینه بر بگوید: خوش منظرست مردن. " (دکتر شفیع کدکنی، ۱۳۸۸: ۴۷).

۶- مرگ به مثابه ی باغ و بوستان: مولانا در قصه ی گفت و گوی امام علی (ع) با رکابداری که انگیزه ی کشتن او را در سر می پرواند، از زبان سرور مؤمنان تمثیل دیگری از «مرگ» ارائه داده و آن را شبیه «باغ و بوستان» دانسته که زمینه ساز «تفرج و روحهای پاک» است.

پیش من ندارد این تن قیمتی بی تن خویشم فتی ابن الفتی
خنجر و شمشیر شد ریحان من مرگ من شد بزم و نرگسدان من
(مثنوی، ۱/۳۹۴۵ به بعد)

این تصویر آفرینی مولانا شباهت بسیاری به محتوای حدیثی در «المحججه البیضاء» از امام جعفر صادق (ع) دارد که می فرماید: «الموت للمومن کاطیب ریح یشمه فیتنس لطیبه فیعق التغب و الألم کله عنه: مرگ برای مؤمن همانند خوشبوترین رایحه ای است که به مشام او می رسد، بوی عطر آگین آنرا استشمام می کند و از هر گونه درد و محنت آسوده می گردد» (المحججه البیضاء، ج ۸: ۲۵۶). ۲-۷- **مرگ به مثابه ی بذر روینده:** او در تمثیلی دیگر، تصویری محسوس تر از مرگ ارائه داده و آن را شبیه «دانه ی بذری» دانسته که اگر به ظاهر در خاکش پنهان می کنیم اما این پنهان شدن «دفن موقت» است و زمینه ساز رویش مجدد و سرسبزی او خواهد شد.

مصطفی روزی به گورستان برفت با جنازه ی مردی از یاران برفت
خاک را در گور او آکنده کرد زیر خاک آن دانه اش را زنده کرد
(همان، ۱/۲۰۱۲ به بعد)

این تصویرپردازی از «مرگ» به مثابه «بذر رویشگر» ریشه در «معادپذیری» او و ناظر به کاربرد واژه ی «توفی» در قرآن است. «والله یتوفی الانفس حین موتها» (الزمر/

(۴۲۱). خداوند در قرآن واژه ی «موت» را برای مرگ جسمی بکار برده و واژه ی «توفی» برای وفات روح و جان بکار برده و به این معناست که روح توسط فرشتگان خاص از قفس جسم آزاد شده و به «حیات خود» در «نشاء» دیگری ادامه می دهد. برداشت مولانا در تمثیل پردازی «مرگ و بذر» شباهت مضمونی زیادی به این مضمون قرآنی دارد.

۸- مرگ به مثابه نردبان ارتقاء: وی در تمثیل دیگری «مرگ» را عامل «ارتقاء» و «انتقال» (The transfer) به جایگاه «بالتری» می داند. درست به مثابه نردبان که باعث ارتقاء می شود و فرد را از «حیاط خانه» به «بام» آن انتقال می دهد.

نقل باشد نه چو نقل جان عام	همچون نقلی از مقامی تا مقام
هر که خواهد که بیند بر زمین	مرده ای را می رود ظاهر چنین
مر ابوبکر تقی را گو بین	شد ز صدیقی امیرالمؤمنین

(همان، ۷۴۶/۶ به بعد)

وی مرگ را به ظاهر عامل دفن جسم در چاله میدانند و کارکرد اصلی آنرا به مثابه ی نردبان سبب رسیدن به بلندی و کسب تعالی و ارتقاء می پندارد..

بمیرید، بمیرید، وزین مرگ مترسید کزین خاک برآید، سماوات بگیریید
(مولوی، ۱۳۸۸: ۱۴۷).

۹- مرگ به مثابه کلید رهایی: مولانا مطابق آموزه های دینی و نگرش عرفانی خود در تمثیل دیگری «مرگ» را به مثابه «کلید رهایی» مثال داده، کلیدی که عامل رهایی «انسان» از زندان این «دنیا» به «نیستان» اصلی خود می شود.

گر ز قرآن نقل خواهی ای مرون	خوان جمیع هُم لدنیا محضرون
محضرون معدوم نبود نیک بین	تا بقای روح ها دانی یقین

(همان، ۴۴۴/۴ به بعد)

در این تمثیل، علاوه بر سرچشمه های مذکور فکری، از اندیشه های شمس تبریزی "پیر و مرشد" خود نیز تأثیر پذیرفته است. در مقالات شمس تبریزی، می خوانیم که او دنیا را زندانی می داند که مؤمن در آن اسیری بیش نیست و مرگ را، راه خلاصی آدم از زنجیر اسارت می داند. مرگ در نظر او «گسستن این زنجیرها» و فراری عظیم است. «فَقِرُوا

الی الله» (مقالات شمس، ۱۳۸۸: ۱۰). از دیگر آبخورهای فکری مولانا در این حوزه «اندیشه‌ها و آثار سنایی» است که او نیز «مرگ» را «کلید خانه‌ی راز» و «عامل رهایی انسان» به حساب می‌آورد.

اجل آمد کلید خانه‌ی راز در دین بی‌اجل نگردد باز
(دیوان سنایی، ۱۳۴۱: ۵۱)

وی همچنین مرگ را شبیه تیشه‌ی دانسته‌ی زندانی می‌تواند به کمک آن سوراخ و حفره‌ی در دیوار زندان باز کرده و زمینه‌ی رهایی و آزادی خود را فراهم کند.

بمیرید، بمیرید، وزین نفس بربید که این نفس چو بند است و شما هم چو اسیرید
یکی تیشه بگیرید پی حفره‌ی زندان چو زندان بشکستید همه شاه و امیرید
(مولوی، ۱۳۸۸: ۱۴۷).

۱۰- مرگ به مثابه‌ی عروسی با ابد: او در تمثیل دیگری «مرگ» را عروسی انسان با «عروس ابد» و پیوندی فرخنده با جاودانگی می‌داند، این تمثیل اخیر ناظر بر اوج تلاش او جهت «هراس زدایی» از سیما و کارکرد «مرگ» است.

مرگ ما هست عروسی ابد سر آن چیست هوالله احد
هر که زنده است به نور الله مرگ این روح مر او راست مدد
(مولوی، ۱۳۸۹: ۱۳۳۲).

او براساس همین نگرش "پیوند با جاودانگی" به یارانش توصیه می‌کند که از مرگ او خوشحال باشند و حتی بعد مرگ با نشاط و شور و هیجان بر سر مزارش حاضر شوند.

اگر بر گور من آیی زیارت تو را خرپشته ام رقصان نماید
میابی دف، به گور من، برادر! که در بزم خدا غمگین نشاید
(مولوی، ۱۳۸۸: ۱۵۰)

مراتب مرگ از نظر مولانا

تلقی وی از مراتب مرگ ناظر بر تلقی کلی "تفکر عرفانی" از ماهیت مرگ است اما هیچ یک از چهارهای عرفانی قبل و بعد از وی چنین دیدی ژرف و حکمی به مراتب مرگ نداشته و یا لاقلاً اگر داشته در دسته بندی و تبیین مراتب مرگ این چنین در رتبه

بندی سطوح مرگ "روشمند" (methodical) و خلاق نبوده اند. «مراتب مرگ» به شکل کلی در فرهنگ عرفانی فارسی عبارت است از: الف) مرگ رجعتی ب) مرگ ارادی یا سرخ ج) مرگ اضطراری. «عرفا مرگ ارادی یا اختیاری را نیز به چهارگونه تقسیم کرده اند: موت الایض و موت الاسود موت الاحمر و موت الاخضر، باید توجه داشت که موت الاحمر همان «موت» ارادی است و هر سه گونه دیگر تحت شعاع آن می باشند» (کازرونی، ۱۳۹۱: ۱۳).

اما مولانا چنانکه خود اشاره دارد: «چونکه صد آمد نود هم پیش ماست ۵»، «صدی» است که همه ی «نودها» را زیر چتر اندیشه خود پنهان دارد و لذا تحلیل او از مراتب مرگ «همه» است و «هم» آن نیست. مراتب «مرگ» در دیدگاه او عبارتند از:

۱- **مرگ رجعتی:** که در اندیشه ی او ویژگی مشترک تمام کائنات است و از آن به عنوان «تجدد امثال» یاد شده و در دیدگاه او شمه ای از فیض ربانی است که هر لحظه باعث نو شدن جهان می شود. این نگرش مولانا ناظر به آیه «۶۱ سوره ی واقعه» است.

پس تو را هر لحظه مرگ و رجعتی است	مصطفی فرمود دنیا ساعتی است
فکر تیری است از هو در هوا	در هوا کی پاید آید تا خدا
هر نفس نومی شود دنیا و ما	بی خبر از نو شدن اندر بقا

(مثنوی، ۱/۱۱۴۵ به بعد)

۲- **مرگ طبیعی و اضطراری:** همان مرگی است که با رسیدن «اجل» و با حضور «عزرائیل» به عنوان فرشته ی مرگ انجام می شود و تمام هراسی که در سیمای مرگ منشاء دغدغه ی بشر در طول تاریخ بود، ناشی از این مرتبه از مرگ است که در واقع مرتبه اجباری آن است و عمده ی تلاش مولانا، در تبیین ماهیت مرگ در حوزه «غرابت زادیی» از سیما و کارکرد این مرتبه از مرگ است.

آمد موج الست، کشتی قالب بیست	باز چو کشتی شکست نوبت وصل لقاست
------------------------------	---------------------------------

(مولوی، ۱۳۸۸: ۱۲۵)

۳- **مرگ اختیاری:** تفسیر و تحلیل این مرتبه از مرگ از مهمترین موضوعات متون شاخص عرفانی است و همینطور در آثار مولانا بخصوص «مثنوی» بازتاب ژرف و

چشمگیری دارد و تمرکز و اهمیت مولانا بر این «موضوع» چنان است که می‌توان «مرگ ارادی» را «سرّ اکبر ۶» مثنوی معنوی به حساب آورد. وی این مرتبه از مرگ را «جهش پیش از مرگ به سمت وحدت» و هنر آدمی در مسیر «صیقل دادن» جان و روح خود قبل از وصال به جهان قرب الهی می‌داند.

سر موتوا قبل از موت این بود که پس از مردن، غنیمت‌ها رسد
غیر مردن هیچ فرهنگی دگر در نگیرد با خدای ای حیل‌گر
(مثنوی، ۳۸۳۶/۶ به بعد)

۴- شهادت (martyrdom): شهادت در دیدگاه او ناظر به دو بعد شهادت بیرونی و درونی است و شهادت بیرونی مرتبط با همان مرتبه‌ی مرگ ارادی و اختیاری است. (وی در باب شهادت درونی بر این عقیده است که هر گاه عاشق به مشاهده‌ی معشوق رسید و به عبارتی در او فانی شد به مقام شهادت رسیده است، نکته‌ی مهم آن است که شهادت از هر نوع که باشد، به هر حال فرد پس از آن به دیدار حق نائل می‌شود (عناقه و زمانی، ۱۳۹۶: ۷۵).

ای بسا نفس شهید معتمد مرده در دنیا چو زنده می‌رود
روح ره زن مرد و تن که تیغ اوست هست باقی، در کف آن غز و جوست
(همان، ۳۸۲۶/۵ به بعد)

شهید در نگاه مولانا "عاشق سبکروحي" است که در هوای دوست "زجان و جا رهیده" و در زندان را شکسته و به سمت عالمی که آشنایی دیرینه از آن دارد در پرواز است. ۱. و با اشتیاقی که به وصف نیاید. ازدام نفس آزاد شده و مسافر مشتاق کوی دوست است.

کجایید ای شهیدان خدایی بلاجویان دشت کربلایی
کجایید ای زجان و جا رهیده کسی مر عقل را گوید کجایی؟
کجایید ای در زندان شکسته بداده و امداران را رهایی!
در آن بحرید کاین عالم کف اوست زمانی بیش دارید آشنایی
(مولوی، ۱۳۸۸: ۲۵۱).

وی برای شهادت بیرونی نیز به پیروی از آموزه های دینی ارزش و قرب ویژه ای قائل است و آن را «تجارتی سودمند ۷» می داند زیرا با دادن «جسم» در حلقه ی خاص «جانان»، گزیده می شوی.

چونک ز آسمان رسد تاج و سریر و مهتری به که سفر کنی دلها، رخت به آسمان ببری
سرکه دهی شکر ببری، شبه دهی گهر ببری سرمه دهی، بصربری، سخت خوش است تاجری

(مولوی، ۱۳۷۸، ج ۲: ۱۲۵۹)

دلایل ترس آدمی از مرگ در دیدگاه مولانا:

هراس و اضطراب افکنی از مختصات ذاتی و طبیعی مرگ است فقدان تجربه ی آن برای زنده ها قطع جسم، دلبستگی های دنیایی و ناآگاهی انسان از جهان پس از مرگ، از عمده ترین ریشه های طبیعی هراس آدمی از این رخداد ناگوار است. اما مولانا برخلاف تلقی عموم، «مرگ» را لازمه ی هراس نمی داند و به ملاقات آن مشتاق است. «او معتقد است مرگ و زندگی یکی است. همه در دریای هستی شناوریم، همانطور که کشتی را در دریا می سازند، کشتی در دریا هم از بین می رود. مرگ فقط یک نوع تغییر حالت و هیأت است و پیوستن به خدا یعنی جاودانگی است. پس وصال است باید از آن بسی خوشنود بود» (شمیسا، ۱۳۸۳: ۲۸). او همچنین به یاران خود توصیه می کند که به هنگام مرگ او خوشحال باشند و جای هیچ افسوس و دریغی نیست. زیرا برای او فرصت «وصال» دست داده است و لذا دریغ خوردن و غمخواری بواسطه ی مرگ کسی، توجیه ندارد بلکه «افتادن در دام دیونفس» مایه افسوس و دریغ است.

بروز مرگ چو تابوت من روان باشد گمان مبر که مرا درد این جهان باشد
جنازه ام چو بینی مگو «فراق فراق» مرا وصال و ملاقات آن زمان باشد
مرا به گور سپاری مگو «وداع وداع» که گور پرده ی جمعیت چنان باشد
فرو شدن چو بدیدی برآمدن بنگر غروب شمس و قهر را چرا زبانی باشد

(مولوی، ۱۳۸۸: ۱۷۶)

وی ریشه ی اصلی ترس آدمی را «از مرگ» در واقع ترسیدن از عواقب کردار خود در حسابرسی الهی می داند و بر این باور است اگر انسان از «حکمت های مرگ» آگاه

باشد و «پندار و گفتار و کردارش» مطابق دستورات خداوند باشد، آنوقت ترس از مرگ هیچ دلیلی ندارد. او همچنین مرگ و زندگی را نیمه‌ی تکاملی هم و همزاد همدیگر پنداشته و باور دارد «مرگ» هر کسی به «رنگ زندگی» اوست.

مرگ هر یک ای پسر هم‌رنگ اوست پیش دشمن، دشمن و بر دوست دوست
آنکه می ترسی ز مرگ اندر فرار آن ز خود ترسانی ای جان، هوش دار
روی زشت تست نه رخسار مرگ تو همچون درخت و مرگ، همچون برگ
(مثنوی، ۳/ ۳۴۴۰)

«وی ترس از مرگ را دو گونه می داند: نخست ترس منطقی: به عنوان حقیقتی مقدر و گریزناپذیر که بر دل‌بستگی‌های آدمی در این دنیا پایان می دهد و دوم ترس غیرمنطقی که به نظر او عوامل این گونه ترس عبارتند از عدم اعتقاد به معاد، تصور غلط در باب مرگ به عنوان مزاحم نه به عنوان پل عبور از دنیا و عدم آگاهی از حکمت‌های نهفته‌ی مرگ» (اکبری زاده و علیزمانی، ۱۳۹۳: ۱۴۲).

دردها از مرگ می آید رسول از رسولش رو مگردان ای فضول
هر که شیرین می زید او تلخ مرد هر که تن را پرستد جان نبرد
(مثنوی، ۱/ ۲۳۳۲ به بعد)

اهداف و انگیزه‌های مرگ اندیشی و مرگ ستایی در دیدگاه مولانا:

اگر بخواهیم «تصویر غالب» (prevailing image) در جهان ذهنی او را از «مرگ» ترسیم نماییم، وی مرگ را رابطه و واسطه‌ی پرکاربرد و مملو از حکمتی برای اتصال دو «حیات متوالی و پیوسته» می داند و این قضاوت او از «ساحت مرگ»، زمینه ساز عمده‌ی مختصه‌ی «مرگ اندیشی و انگیزه‌های او از مرگ ستایی» است.

زندگی در مردن و در محنت است آب حیوان در درون ظلمت است
(همان، ۴۸۲۹/۶)

اشتیاق صادقانه، تصویرسازهای بکر، تعبیرات شخصی منحصر به فرد، تمثیل پردازی‌های ممتاز و اندیشه‌های ژرف از مهمترین مختصات «سبک مرگ ستایی» در آثار اوست. ابعاد مفهومی «مرگ اندیشی» در آثار او دارای ساحت‌های گوناگون و قابل تأملی است،

بخصوص در مثنوی که کتاب «اندیشه»، «انسان» و «جهان هستی» است. در موضوعاتی چون زندگی، مرگ، عشق و تکامل که شبکه ای از مفاهیم و موضوعات تنیده در هم و مرتبط می باشند به متمازی «داد» سخن آرایبی داده است. «در مثنوی، فضای مفهومی خاصی از مرگ حاکم است که عبارت است از: "واقعیت و حقیقت مرگ، شناخت شناسی مرگ، غایت شناسی مرگ و هستی شناسی مرگ". مولانا، منحصر به فرد با عمق نظر عجیب و سعه ی فهم غربیی که دارد کاویدن قصه ی الیم قابل تأمل مرگ را دست کم از چند زاویه ی بدیع گزارش می کند» (نجاتی حسینی، ۱۳۹۴: ۱۲۶).

مرگ بی مرگی بود ما را حلال برگ بی برگی بود ما را نوال
ظاهرش مرگ و به باطن زندگی ظاهرش ابتر، نهان پابندی
در رحم زادن جنین را رفتن است در جهان او را ز نو بشکفتن است
(مثنوی، ۱/۳۹۲۹ به بعد)

وقتی مواجهه ی مشتاقانه ی او را با رخدادی که در طول تاریخ عموم انسان ها، برای آن پسوند «ناگوار» (Horrible) و «نابهنگام» (untimely) را ذکر کرده اند، می بینیم به اغراق نرفته ایم اگر او را «مثبت اندیش ترین ۸» شاعر گستره ی ادب فارسی، در برخورد «با مرگ و زندگی» بدانیم.

مرگ اگر مرد است آید پیش من تا کشم خوش در کنارش تنگ تنگ
من از او جانی برم بی رنگ و بو او ز من دلقی ستاند رنگ رنگ
(مولوی، ۱۳۷۸، ج ۱، ۴۸۱)

برخورد و تحلیل او نسبت به «مرگ» رویکردی انسان گرایی است. دیدگاه های وی در این باب چنان جامع و گسترده و همراه دقایق و نکته هاست که انگار درصدد طراحی «فرهنگ مرگ» (culture of death) است تا به مخاطبانش شناختی القاء کند که در هنگام مواجهه فکری و ذهنی با این رخداد وجودی، فرهنگی و اجتماعی در وهله ی اول از ارزشهای زندگی و کیفیت زیستن غافل نشوند و از مرگ نهراسند. چرا که به باور وی، مرگ نه تنها نافی زندگی نیست بلکه نیمه ی تکاملی آن است.

از جمادی مردم و نالی شدم وز نما مردم به حیوان برزدم
مردم از حیوانی و آدم شدم پس چه ترسم؟ کی ز مردن کم شدم
جمله دیگر بمیرم از بشر تا بر آرم از ملائک بال و پر
بار دیگر از ملک قربان شوم آنچه اندر وهم ناید آن شوم
(مثنوی، ۳۹۰/۱ به بعد)

«مرگ در رویکرد انسان‌گرایی نقشی ضروری و مهم را بازی می‌کند. در فلسفه‌ی وجودگرایان هستی و مرگ از جایگاه خاصی برخوردار است. آگاهی از مرگ به انسان کمک می‌کند تا ارزش‌ها و اهدافش را در زندگی مشخص کند و به هستی انسان، کمال و معنا بخشد» (قاسمی نیا و رنجبر قدیم، ۱۳۹۶: ۵۹). بشر که همواره به جهت غلبه بر خوفناکی چهره‌ی مرگ در آرزوی جاودانگی بوده و تحقق این رویا را، به خیال یافتن «چشمه‌ی آب حیات ۱۰» گره زده است و این «چشمه» پیوسته در ظلمات و تاریکی‌ها و بی‌نشانی‌ها دور از دسترس بخت و اقبال بشری بوده و مولانا در پاسخ به این آرزوی دیرینه‌ی انسانی، «مرگ» را رهنمایی مفید و واقعی و مسیری سراسر آشکار برای رسیدن به جاودانگی می‌داند.

زندگی در مردن و در محنت است آب حیوان در درون ظلمت است
(همان، ۴۸۲۹/۶)

بر اساس تحلیل مبانی فکری و گفتمانی مولانا در آثارش بخصوص "مثنوی"، عمده‌ترین اهداف و انگیزه‌های «مرگ ستایی» مولانا را می‌توان از قبیل عواملی بیرونی و درونی (ذهنی) مرتبط با "باورداشت" او به "آثار مرگ آگاهی" دانست که شرح آن در ادامه‌ی این نوشتار می‌آید:

۱ - **ریشه تاریخی و اجتماعی:** یکی از مهمترین دلایل وانگیزه‌های مرگ ستایی در آثار مولانا را می‌توان با عوامل تاریخی و اجتماعی عصر وی، مرتبط دانست زیرا وی و خاندانش در متن فرهنگ و " هویت دوگانه ایرانی و اسلامی ۹ " هستند و از قضا، از حاشیه‌ی یکی از «مرگ آورترین» اتفاقات تاریخی این سرزمین در دوران "هجوم مغولان" اگرچه به سلامت گذشته‌اند اما به طور کامل در جریان اخبار تلخ این واقعه‌ی هولناک

مردم روزگار خود بوده اند و لذا این همه تلاش در جهت هراس زدایی از چهره ی "مرگ" نوعی همدردی با غمدیدگان و مصیبت زدگان معاصر خود نیز بوده است. در روزگاری که "تلاطم امواج فتنه کار جهان بر هم شورانیده است و سیلاب جفای ایام سرهای سروران را جفای خود گردانیده، طوفان بلا چنان بالا گرفته که کشتی حیات را گذر بر جداول ممت متعین گشته، سلامت پای بر کران نهاده از آنگاه باز که فتنه از خواب سر برداشته، هزاران سر، برداشته، تدبیر در میدان تقدیر چون گوی سرگردان شده، حناجر با خناجر الف گرفته، سلامت از میان امت چون زه کمان گوشه نشین شده." (زیدری نسوی، ۱۳۴۳: ۲). در روزگاری که به قول سیف فرغانی (آب اجل گلوگیر خاص وعام شده) مگر می شود شاعری که در تمام عمر "انسانش" آرزو بوده، از این "فاجعه ی انسانی" آتش بنیان برافکن مغول تاثیر نگیرد. باری در حقیقت این همه توجه به "مرگ" در اندیشه ی او، در جهت شکستن تابوی ترسناک آن برای انسان همه ی عصرها بخصوص انسان معاصر خود بوده که هر کس در آن ایام، در نزدیکیترین فاصله ی فردی و اجتماعی شاهد مرگ عزیز ی بوده، لذا چنین به نظر می رسد، یکی از دلایل این همه توجه به "مرگ" در اندیشه ی او، "نقد حال" مصیبت زدگان همعصر وی است.

بشنوید ای دوستان این داستان خود حقیقت نقد حال ماست آن
(همان، ۱ / ۳۵).

"او با این حادثه ی تاریخی رو در رو بوده و با استفاده از روحیه ی عارفانه، سعی داشت به مردم روزگار خود آرامش بدهد و آنان را به زهد و معنویت فراخواند تا بهتر بتواند مصائب روزگار را تحمل کنند." (یا حقی و همکاران، ۱۳۹۰: ۱)

۲ - آموزه های دینی: در اغلب متون دینی به «یادکرد پیوسته از مرگ» به پیروان اسلامی توصیه ی فراوان شده است. "و اکثر ذکر الموت و مابعد الموت" فراوان از مرگ و بعد از آن یاد کنید» (نهج البلاغه: ۴۵۹). «مواجهه با مرگ نماینده ی نوع نگاه به مرگ است و نگاه به مرگ برخاسته از نوع نگاه به زندگی است و نگاه به زندگی برخاسته از نظام جهان بینی و الهیاتی هر کس است» (حسینی، ۱۳۹۳: ۳۸).

من از برای مصلحت در حبس دنیا مانده ام حبس از کجا؟ من از کجا مال کسرا دزدیده ام
(مولوی، ۱۳۸۸: ۱۹۰).

«مرگ اندیشی» یکی از فصول مشترک معرفتی حوزه ی ادیان و عقاید مختلف است، البته ضمن اینکه «ماهیت مرگ» در نگرش آنها تفاوت‌های ماهوی فراوانی در مفاهیم مرتبط با آن دارد. «در دین است که راه‌هایی برای پذیرش مرگ و مواجهه ی معنوی - وجودی اطمینان بخش با مردن وجود دارد. به این معنا که دین، مرگ را به مثابه نوعی زندگی در حال گذرا به دیگر سو تبلیغ می کند» (نجاتی حسینی، ۱۳۹۴: ۱۰۴). در سیره بزرگان دینی اسلام نیز نشانی از تأکید بر این نگرش مبنی بر «تأمل بر حکمت های مرگ» دیده می شود و لذا می توان یکی از «مشوق های» «مرگ ستایی» مولانا را، آموزه های دینی و قرآنی دانست.

آنکه مردن پیش چشمش تهلکه است امر لاتلقو بگیرد او به دست
آنکه مردن پیش او شد فتح باب سارعو آید مر او را در خطاب
(مثنوی، ۳/ ۳۴۳۶ به بعد)

۳ - **گفتمان عرفانی (spiritual discourse):** مشوق دیگر مولانا در گرایش به «ستایش از مرگ» «گفتمان غالب عرفانی و آموزه های صوفیانه» است. «شوق نسبت به مرگ برخاسته از باورهای عرفا در خصوص آخرت و محبت و عشقی است که ایشان نسبت به حق تعالی دارند، از آنجا که صوفی به خداوند عشق می ورزد، مشتاق مرگ است» (اخلاقی، ۱۳۹۱: ۱۷).

بلکه خواهان اجل چو طفل و شیر نه رنجی که تو را دارد اسیر
مرگ جو باشی ولی نه از خوف رنج بلکه بینی در خراب خانه، گنج
(مثنوی، ۴/ ۲۵۳۳ به بعد)

۴ - **انگیزه های شناختی (cognitive motivation) و آموزشی بعدی از معرفت جهان هستی:** از دیگر مشوق های او در «ستایش مرگ» انگیزه های شناختی و مرتبط با نیت و هدفی است که او از طریق «ستایش مرگ» و تبیین ماهیت و حکمت های آن در جهت القاء شناخت یکی از ابعاد مهم جهان هستی به مخاطبانش جهت کسب معرفت

در این حوزه دارد. به تعبیری هدف دیگر او از مرگ ستایی و محرک برانگیزاننده اش وابسته به نگرشی است که او در سر دارد تا در انتقال شناخت خود از "ماهیت مرگ" به همه ی مخاطبان تاریخی اش، پایبند به "رسالت عرفانی" خود باشد. چرا که "عرفان" در اساس و لغت بر حول محور "کسب شناخت و معرفت" و انتقال آن به مخاطب است و مثنوی مولانا در حقیقت، اوج قله ی شناخت انسانی در فرهنگ فارسی است. هنگام بررسی جهان بینی مولانا در مثنوی فی الواقع فقط با یک "سرمتن" (reference text) مواجه نیستیم، ابعاد جهان بینی او چنان گسترش دارد که در مجموع در حوزه های (انسان شناسی، خودشناسی و جهان شناسی) با ژرفترین مفاهیم و نابترین ترکیب ها و تعبیرات دست اول روبرو می شویم. در حقیقت حوزه های مذکور "گفتمان عرفانی" مولانا را تشکیل می دهد و «مرگ ستایی» مفهوم مشترک ابعاد چندگانه ی این ساحت فکری است و شاید تعبیر از این کتاب به عنوان (قرآن عجم ۱۱) ناظر به همین ویژگی باشد. از مطالعه ی افکارش چنین استنباط می شود که وی درصدد رهنمون سازی مخاطب برای درک «ماهیت مرگ» است تا با القای شناخت ماهیت آن و فلسفه ی وجودی این رخداد، در پی تأثیرگذاری و اثربخشی بر "پندار، گفتار و کردار" مخاطبین خود مطابق آموزه های دینی و عرفانی باشد. او قصد دارد با برجسته کردن «مرگ» در گفتمان خود، احساس ترس آمیز فرد را همراه شناخت، توأمان کند. در حقیقت انگیزه معرفت بخشی او در این حوزه مترتب بر اهداف مرتبط با فرد و جامعه زمان و پس از خود می باشد. در واقع: «می گوید و بعد از "او" گویند به دوران ها ۱۲» یکی از اهداف او از طرح مکرر واژه ی کلیدی "مرگ" و کارکرد آن در حوزه شناختی، انتقال معرفت این نکته است که مخاطب خود را با عمده ترین آثار مرگ اندیشی مثل: "تعالی روح و صیقلی جان، غفلت زدایی، آگاهی بخش، گرفتار نشدن در دام حرص و آز، آموزش حفظ حریم خود با دنیا و" آشنا کند، که این انتقال شناخت به جهت ایجاد بینش، یکی از رسالت های عرفان اجتماعی اوست. او هنگام تمرکز بر «ماهیت مرگ» بی درنگ به چالش غفلت و آسیب های وجودی و عقیدتی آن توجه کرده و هشدار لازم را اعلام می دارد. وی در تلاش است با طرح مسأله ی "مرگ اندیشی" مخاطب را به کمک کارکرد مرگ به یکی از موانع بزرگ تعالی و کمال که همانا غفلت

است، متوجه کند. البته او مطابق گفتمان عرفانی خود برای «غفلت» نیز مراتبی قائل است و آن را در دو مرتبه ی «ممدوح و مذموم» مورد تحلیل قرار می دهد. در دیدگاه او «غفلت ممدوح» ستون جان و باعث آرامش روحهاست.

رستن این عالم ای جان غفلت است هوشیاری این جهان را آفت است
(همان، ۱/۲۰۶۷)

و همچنین «غفلت مذموم» را نیز نتیجه غافل شدن از یاد مرگ می داند و این مانع آسیب را یکی از دلایل تأکید بر مخاطب برای «اندیشه به مرگ» در دیدگاه اوست.

هر کسی گر عیب خود دیدی ز پیش کسی بدی فارغ از اصلاح خویش
غافلند این خلق از خود ای پدر لا جرم گویند عیب همدگر
(همان، ۲/۸۸۱ به بعد)

از دیگر انگیزه های او در حوزه "شناختی" مفهوم مرگ این است که به مخاطبش گوشزد کند که ضمن استفاده از موهبت های زندگی، حریم خود را با دنیا حفظ کرده و در دام گرایش های فریبنده و "سراب آسای دنیا" گرفتار نشود و پیش از آمدن اجل آمادگی لازم را از جهت تدارک "نوشه ی مورد نیاز" برای ادامه ی زندگی اش در بخش "تکاملی زندگی" داشته باشد. در خصوص مفاهیم مورد نظر در این حوزه، در متون دینی نیز تأکید فراوان شده است. امام علی (ع) می فرماید: «هر کس زیاد به یاد مرگ باشد دلبستگی او به دنیا کم می شود» (حرانی، ۱۴۰۴: ۱۳۵). مولانا نیز در این خصوص سفارش دارد که:

همچنان دنیا که حلم نایم است خفته پندارد که این خود دایم است
تا بر آید ناگهان صبح اجل وارهد از ظلمت ظن و دغل
(همان، ۴/۵۱۳)

کارکرد دیگر حوزه شناختی و "آثار مرگ آگاهی" در دیدگاه مولانا، دور شدن از "حرص و آز و رام کردن آرزوهای دور و دراز" است که نفس بر طرح آرزوهای دور و دراز سعی در جذب آدمی در دام امیال خود دارد. امام علی (ع) در خطبه ی (۴۲ نهج البلاغه) می فرماید: ای مردم همانا بر شما از دو چیز می ترسم، هوا پرستی و آرزوهای

طولانی، پیروی از خواهش نفس، انسان را از یاد حق باز می‌دارد و آرزوهای طولانی، آخرت را به فراموشی می‌سپارد» (نهج البلاغه، ۳۳۴: ۴۲۱). مولانا نیز مطابق دستورات دین مبین اسلام و منش عرفانی خود راه "تعدیل و مهار آرزوها" را در غافل نشدن از مرگ، دوری از حرص و بهره‌مندی از فضیلت قناعت می‌داند.

بند بگسل باش آزاد ای پسر چند باشی بند سیم و بند زر
گر بریزی بحر را در کوزه ای چند گنجه قسمت یک روزه ای
کوزه‌ی چشم حریصان پر نشد تا صدف قانع نشد پر دُر نشد
(همان، ۱۹/۱ به بعد)

حرص خزانست و قناعت بهار نیست جهان را ز خزان خرمی
(دیوان شمس: غزل ۳۱۷۷)

وی در مقدمه‌ی عربی مثنوی "کتابش را دربردارنده‌ی اصول اصل‌های دین در کشف اسرار وصول به حق و یقین و آنرا فقه اکبر و مجموعه‌ی آشکار متقن خداوند دانسته است." به حقیقت "مثنوی"، کتاب اصول شناخت هستی است. "کتابی است تعلیمی و درسی در زمینه‌ی عرفان و اصول تصوف و اخلاق و معارف و... دریای ژرفی است که در آن می‌توان غواصی کرد و به انواع لآلی و اقسام گوهرهای معنوی دست یافت." (زمانی، ۱۳۷۵: ۳۵). آری یکی از گوهرهای معنوی در این اثر تبیین ماهیت و تشریح حکمت‌های نهفته در "مرگ" به عنوان، ناگوارترین رخداد انسانی است تا جاییکه مخاطب او با فهم این رخداد نه تنها هراسی از آن نداشته باشد بلکه آنرا هدیه‌ای از جانب پروردگار به درجهت بازگشت به زندگی جاودانه دانسته و در سایه‌ی این شناخت گفتار و اعمال نیک را دنبال کرده تا توشه‌ی مورد نیاز در زندگی جاودانه اش تامین شود.

۵ - انگیزه‌های عملی (practical incentives): منظور از "انگیزه‌های عملی" بعد دیگری از «مرگ ستایی» در دیدگاه اوست که مرتبط با آثار مرگ آگاهی بر رفتار و اعمال آدمی است که در اینجا از آن به عنوان "انگیزه‌های عملی" یاد کردیم. مولانا برای خود "رسالت" (prophecy) قائل است و رسالت خود را "صیقلی کردن جانها و ارواح آدمی" از «زنگارهای دنیوی» می‌داند که این بخش از دیدگاه او مبتنی بر انگیزه‌های

عملی و آثار مرگ آگاهی بر رفتاری آدمی است.

مثنوی که صیقل ارواح بود بازگشایش روز اسـتفـتاح بـود
(مثنوی، ۶/۲)

آینه ات دانی چرا غماز نیست زانکه زنگار ز رخس ممتاز نیست
(همان، ۶۸/۱)

او در مثنوی و دیگر آثار با طرح ابعادی ژرف از شناخت «هستی» که مرگ آگاهی یکی از مؤلفه های آن است در پی زدودن تیرگی از روح، غلبه بر خودخواهی، حرص، آز، حسادت، غفلت، مردم آزاری، تفرقه، تعصب نا به جا، ریا، مکر، دروغ، نفی قیاسهای نابه جا و پرهیز از همه ی رذیلت ها و تشویق به انجام فضیلت هاست تا به آرمان خود که «سلیم النفس شدن» جامعه ی انسانی است دست یابد و در پی آنست که (طرحی نو در انداخته) تا مسافت جهان واقعی را با "جهان آرمانی" (otopia) به نزدیکترین فاصله بکشاند. بی شک او از معلمان بزرگ تاریخ بشریت است و رسالت عمده و الویت دار خود را نشان دادن حقیقت جاری در متن جهان به نیت اصلاح نگرش و کردار آدمی، در جهت «خدا گونه شدن» می داند.

قافیه اندیشم و دلدار من گویدم مندیش جز دیدار من
حرف و گفت و صوت را بر هم زخم تا که بی این هر سه با تو دم زخم
(همان، ۴۷/۱)

یکی از هشدارها و تاکیدات او در بخش سلوک و رفتار، همنشینی و مجالست با افرادی است که اسیر روح و بازیچه ی نفس نیستند و می گوید هرگونه مجالست با غرقه شده گان دریای نفس باعث می شود که به "مرگ حاضر" دچار شوی لذا توصیه می کند که با کسی بنشین که اندیشه های معنوی اش چون "گلهای تازه" طراوت بخش روح و جان باشد.

دلا نزد کسی بنشین که او از دل خبر دارد به زیر آن درختی رو که او گل های تر دارد
در این بازار عطاران مرو هرسو چو بیکاران به دکان کسی بنشین که در دکان شکر دارد
(مولوی، ۱۳۸۸: ۱۳۷).

وی پرهیز از تعلقات نفسانی را باعث سبکبالی روح می داند و می گوید باید هیچ نشانی از تیرگی های نفس در وجودمان باقی نگذاریم تا " لایق حضور در آستان جانان " شویم . روح چنان صیقلی پیدا می کند که همچون "قدر" کاشانه ی ارواح "خدایی" می شود.

باید که جمله جان شوی تا لایق جانان شوی

گر سوی مستان می روی، مستانه شو مستانه شو

تولیه القبری برو تا لیلہ القدری شوی

چون "قدر" مر ارواح را کاشانه شو کاشانه شو

قفلی بود میل و هوا بنهاده بر دلہای ما

مفتاح شو، مفتاح را دندانہ شو دندانہ شو

تاکی دو شاخه چون رخی تاکی چون بیذق کم تکی ؟

تاکی چون فرزین کثر روی؟ فرزانه شو فرزانه شو.

(مولانا، ۱۳۸۸: ۲۳۲).

"یکی از عواملی که می تواند انسان را به سوی انجام کارهای خیر بکشاند، آثار مرگ اندیشی است. از آنجا که اندیشه درباره ی مرگ افق دید انسان را به زودگذر بودن این دنیا و باقی بودن زندگی پسین، و وضوح بیشتری می بخشد، به انسان نیرو می دهد تا به حکم عقل برای زندگی همیشگی خود تدبیری بیندیشد و در پی این تدبیر، با پشتکار و تلاش مضاعف دست به کار شود و آینده ی خویش را بسازد "

(ایمانی خوشخو، ۱۳۹۴: ۲۶).

ای خنک آن مرد کز خود رسته شد در وجود زنده ای پیوسته شد

وای آن زنده که با مرده نشست مرده گشت و زندگی از وی بجست

(مثنوی، ۱/ ۱۵۳۲ به بعد)

مرگ را تو زندگی پنداشتی تخم را در شوره زار کاشتی

عقل کاذب هست خود معکوس بین زندگی را مرگ بیند ای جبین

(همان، ۱۷۶۰/۵)

مخلص کلام اینکه مثنوی عصاره‌ی آموزه‌های دینی و عرفانی مولانا و مانیفست فکری و جهان بینی اوست و بر همین اساس کتابی جامع الاطراف با ساحت چند بعدی « دایره المعارف شناخت و راهنمای سلوک » است و مرگ آگاهی یکی از موضوعات مورد توجه اوست که مولانا، آثار " آگاهی به مرگ " را علاوه بر حوزه‌ی فهم هستی و شناخت جهان در جهت درک فلسفه‌ی زیستن، مرتبط بر تأثیر گذاری و کنترل رفتارهای ناشایست نیز می‌داند. او با طرح مکرر این مسأله چنانکه اشاره شده اهداف و دلایل و انگیزه‌هایی دارد که یکی از ابعاد انگیزه‌ای او در بعد " آثار مرگ آگاهی " این است که به فرد در " تحمل مصیبت‌ها، مدیریت زمان، استفاده بجا از موهبت‌های زندگی و نیفتادن در دام هوی و هوس و... " کمک می‌کند تا آدمی در پرتو آن هنگام لغزش‌های فکری و عملی فرصت ترمز و امکان توقف و تغییر مسیری داشته باشد.

نتیجه گیری

مولانا، مرگ را به مثابه بازگشت به اصل و رابطه و واسطه‌ی دو حیات پیوسته می‌داند و وی بر این باور است یکی از وجوه تمایز انسان با سایر موجودات در آگاهی از مرگ است که این خصیصه شمه‌ای از لطف حق است که از آثار «مرگ آگاهی» بهره‌ها ببرد و ضمن درک ارزش‌های زیستن و استفاده معقول از موهبت‌های زندگی در چارچوب دستورات خداوند، توشه و زاد راه آخرت خود را نیز با انجام فضیلت‌ها، تدارک ببیند. "مرگ" در دیدگاه مولانا متضاد "زندگی" و عامل "نیستی" نمی‌باشد بلکه حلقه‌ی ارتباط با "جاودانگی" و تکامل روح انسان است. در خلال اندیشه‌های او متوجه می‌شویم که ستایش اشتیاق محور او از "مرگ"، تعارض و تضادی با ارزش‌های زیستن و فلسفه‌ی معناداری زندگی ندارد. او همچنین بر این باور است که مرگ ترسی ندارد و ریشه‌ی اصلی ترس در آدمی علاوه بر دلایلی چون فقدان تجربه، دلبستگی‌های دنیوی و عدم آگاهی از جهان پس از مرگ به عواقب اعمال و کردارهای او بر می‌گردد. وی برای مرگ حکمت‌های فراوانی چون تکامل، جاودانگی، اجرای عدالت و محک و معیار خوبی‌ها و بدی‌ها و قائل است و معتقد است اگر مرگ نبود زندگی دچار تسلسل و بیهودگی می‌شد. گفتمان مرگ‌اندیشی او مبتنی بر آموزه‌های دینی، گرایش‌های عرفانی و صوفیانه و سبک خاص اندیشگانی وی بوده و با اتفاقات تاریخی و اجتماعی عصر او نیز بی‌ارتباط نیست. علاوه بر بسامد بالای مفاهیم و موضوعات مربوط به مرگ، تمثیلات هنرمندانه و تعبیرات بکر و ژرف‌اندیشی‌های او در این زمینه ممتاز و کم‌نظیرند. وی مرگ آگاهی را دارای آثار فراوانی می‌داند و معتقد است یادکرد پیوسته از مرگ سبب تهذیب روحی و کمال‌فکری انسان می‌شود و همچنین در تقویت پرهیزکاری و فاصله‌گرفتن او از خواهش‌های نفسانی تاثیر بسزایی دارد.

یادداشت‌ها:

۱- این تعبیر از حافظ است که در یکی از ابیاتش می‌گوید: هر آن کسی که در این حلقه نیست زنده به عشق / بر او نمرده به فتوای من نماز کنید. ۲- این تعبیر نیز از حافظ است: غلام همت آنم که زیر چرخ کبود / ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است. ۳- در بعضی از نسخه‌های مثنوی در مصراع اول به جای (نکردم امر)، (نکردم خلق) ثبت شده است. ۴- این مبحث در حوزه‌ی معاشناسی زبان "مرگ ستایی مولانا" جای بررسی و پژوهش دارد. ۵- این تعبیر در دفتر اول مثنوی در داستان شیر و خرگوش آمده و به تمثیلی معروف و زبانزد تبدیل شده و بیت بدین گونه است: نام احمد نام جمله‌ی انیاست / چونک صد آمد نود هم پیش ماست. ۶- سر اکبر یا راز بزرگ تعبیری تازه از گفتمان غالب، موضوع محوری و تم و پیام برجسته‌ی هر اثری است که بعضی به عنوان مثال حساسیت فردوسی به آز و حرص و ستیز حافظ با ریاکاری و توجه مولانا به مرگ ارادی را (سر اکبر) آثار آنها ذکر کرده اند. ۷- استاد فروزانفر در تفسیر نگاه مولانا به شهادت آنرا با عنوان (تجارت سودمند) تحلیل کرده است. ۸- از نگرش‌های جدید دانش روان‌شناسی است که آنرا (روان‌شناسی مثبت) نیز می‌گویند که از این زاویه متون کلاسیک را مورد بررسی قرار می‌دهند. آثار مولانا بر اساس مبانی نظری این حوزه جای بررسی‌های گسترده‌ای دارد. ۹- مولانا در یکی از ابیات غزل مشهورش این هویت دوگانه را نشان داده است: زین هم‌رهان سست عناصر دلم گرفت / شیر خدا و رستم دستانم آرزوست. ۱۰- «چشمه‌ی آب حیات» یکی از کانون‌های تلمیحی حوزه‌ی اشارات مولانا است. نگفتمت مرو آن جا که آشنات منم / در این سراب فنا چشمه حیات منم. ۱۱- این تعبیر از شیخ بهایی است: مثنوی معنوی مولوی / هست قرآن به لفظ پهلوی / من نمی‌گویم آن عالیجناب / هست پیغمبر ولی دارد کتاب. ۱۲- بیت مقطع غزل معروف سعدی است: گویند مگو سهدی چندین سخن از عشقش / می‌گویم و بعد از من گویند به دوران‌ها.

فهرست مطالب

۱. قرآن کریم
۲. نهج البلاغه
۳. ابتهاج، هوشنگ. (۱۳۹۵). بانگ نای. تهران: نشر کارنامه.
۴. اخلاقی، علی. (۱۳۹۱). «مرگ در عرفان و تصوف»، ماهنامه علمی تخصصی اطلاعات حکمت و معرفت. شماره ۵، صص ۱۹-۱۶.
۵. اکبرزاده، فریبا. (۱۳۹۴). «بررسی و تحلیل مرگ و معنای زندگی از دیدگاه مولوی»، پژوهش نامه ی عرفانیت در ادب فارسی. شماره ۲۳، صص ۱۵۴-۱۳۰.
۶. ایمانی، خوشخو. (۱۳۹۴). «آثار مرگ اندیشی در قرآن و سخنان امام علی (ع)، دو فصلنامه آموزه های تربیتی در قرآن و حدیث، شماره ۱، صص ۳۲-۱۵.
۷. هراتی، حسن. (۱۴۰۴). «تحفه العقول»، تحقیق علی اکبر غفاری، ج دوم، قم: انتشارات جامعه مدرسین حوزه ی علمیه قم.
۸. حسینی، سیده زهرا. (۱۳۹۳). «مرگ و معنای زیستن»، ماهنامه علمی تخصصی اطلاعات حکمت و معرفت. شماره ۵، صص ۴۱-۳۸.
۹. حسینی کازرونی، سیداحمد. (۱۳۹۱). «بررسی مرگ اختیاری در شعر تعلیمی مولوی»، فصل نامه ی تحقیقات تعلیمی و غنایی زبان و ادب فارسی. شماره ۱۳، صص ۳۰-۱۱.
۱۰. زمانی، کریم. (۱۳۸۹). شرح جامع مثنوی معنوی. ج ۶. چاپ هفدهم. تهران: انتشارات اطلاعات.
۱۱. زیدری نسوی، شهاب الدین. (۱۳۴۳). نقشه المصدر. تصحیح و توضیح دکتر یزدگردی. تهران: انتشارات فرهنگ.
۱۲. سنایی غزنوی، ابوالمجد مجدودبن آدم. (۱۳۸۸). دیوان سنایی غزنوی به سعی و اهتمام مدرسین رضوی. تهران: سنایی.
۱۳. سهروردی، شهاب الدین. (۱۳۵۶). سه رساله از شیخ اشراق، به تصحیح و مقدمه نجفقلی حبیبی، تهران: انجمن فلسفه ایران.
۱۴. شمس تبریزی، محمد. (۱۳۹۱). مقالات شمس. بکوشش کاظم عابدینی. چاپ پنجم. تهران: مهیران.
۱۵. شیروانی، علی. (۱۳۹۱). شرح مصطلحات فلسفی بدایه الحکمه و نهایه الحکمه. قم: انتشارات

بوستان

۱۶. شمیسا، سیروس. ۱۳۸۳. گزیده غزلیات مولوی. تهران: انتشارات فردوس.
۱۷. عطار، فریدالدین. (۱۳۴۱). دیوان اشعار. به اهتمام تقی تفضلی. چ اول تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۱۸. عناقه، عبدالرحیم. (۱۳۹۴). «شهادت از دیدگاه مولوی»، پژوهشنامه عرفان. شماره ۱۲، صص ۶۹-۹۰.
۱۹. فلاح، مرتضی. (۱۳۸۷). «سه نگاه به مرگ در ادبیات فارسی»، فصلنامه ی پژوهشی زبان و ادبیات فارسی، ش ۱۱. صص ۲۲۲-۲۵۴.
۲۰. فیض کاشانی، ملاحسن. (۱۳۸۳). المحجّه البیضاء فی تهذیب الاحیاء. قم: انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۲۱. قاسمی نیا، پریسا. (۱۳۹۶). «روان شناسی مرگ»، مجله پیشرفت های نوین در علوم رفتاری، ش ۹، صص ۶۳-۵۰.
۲۲. مولوی، جلال الدین. (۱۳۷۳). کلیات دیوان شمس. تصحیح بدیع الزمان فروزانفر. تهران: انتشارات نگاه.
۲۳. (۱۳۷۱). مثنوی معنوی. تصحیح رینولد. الف. نیکلسون. چ ۱۱. تهران: امیرکبیر.
۲۴. (۱۳۸۸). گزیده ی غزلیات شمس. انتخاب و توضیح دکتر شفیع کدکنی. تهران: نشر سخن.
۲۵. نجاتی حسینی، سید محمود. (۱۳۹۴). «مرگ خود و مردن دیگری»، فصل نامه ی تحقیقات فرهنگی ایران. شماره ۲۹، صص ۹۷-۱۲۹.
۲۶. نیکلسون، رینولد الین. (۱۳۷۴). شرح مثنوی معنوی، ترجمه ی حسن لاهوتی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.